

عشق محمود به ایاز و سیر تاریخی و عرفانی این داستان از آغاز تاکنون

محمّد مجوزی*

چکیده

ابوالنجم ایاز (درگذشته ۴۴۹ ه. ق) غلام ترک زاده‌ای بود در دربار غزنوی، و سلطان محمود غزنوی علاقه و دل‌بستگی ویژه‌ای به او داشت و داستان این علاقه زبانزد خاص و عام بود. پس از مرگ سلطان محمود، اشتها بر این داستان بیشتر شد و در ادبیات غنایی و عرفانی فارسی، جایگاه خاصی یافت. از سده ششم به بعد، واقعیت تاریخی این داستان دگرگون گشت و کسانی چون احمد غزالی، عین القضاة همدانی، عطار نیشابوری، مولوی و... از آن برای تبیین مفاهیم عرفانی بهره بردند. در سده‌های دهم و یازدهم هجری، داستان دل‌بستگی محمود به ایاز، مورد توجه شاعران قرار گرفت و چند مثنوی در این باره سروده شد، که مثنوی محمود و ایاز زلالی خوانساری مشهورترین و شاخص‌ترین آنهاست. زلالی خوانساری، داستان عاشقانه ایاز و محمود را در حاله‌ای از مفاهیم عرفانی و معنوی به سلک نظم کشیده و شاخ و برگ بسیار بر واقعیت تاریخی آن افزوده است.

کلید واژه: ایاز، سلطان محمود، حسنک وزیر، عشق عرفانی، عشق زمینی.

سیر داستان محمود و ایاز از آغاز تا سده ششم
سلطان محمود غزنوی (۳۶۰ - ۴۲۱ ه. ق) مقتدرترین پادشاه سلسله غزنوی و

*. عضو هیأت علمی دانشگاه زابل، گروه زبان و ادبیات فارسی.

واسطه عقد این خاندان بود. وی در سال ۳۸۷ ه. ق به حکومت رسید و تا سال ۴۲۱ ه. ق بر اریکه قدرت بود. محمود علاوه بر سلطه بر تمام ایران، به هندوستان نیز لشکرکشی کرد و بت‌های هندیان را شکست. به این دلیل و همچنین به دلیل قدرت و ثروت فراوان در زمان حیاتش در ذهن مردم، امیری برتر از امیران و مؤمنی مجاهد و با ایمان به شمار می‌آمد. بطوری که جنگ‌های او را افسانه‌ای توصیف کرده‌اند. نمونه آن قصیده فتح سومات فرخی سیستانی (وفات ۴۲۹) در شرح جنگ محمود با هندیان و تصرف سومات است که سرشار از حوادث خارق العاده و افسانه‌ای است با مطلع زیر:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آ که نور را حلاوتی است دگر^۱
 شخصیت تاریخی محمود در زمان حیاتش کم کم به اسطوره پیوند می‌خورد و حکایات افسانه مانند به او نسبت می‌دهند، نظیر داستان پیل خداداد که گردیزی نقل می‌کند.^۲

مرگ محمود نیز چون قهرمانان اسطوره‌ای بیان شده است که نشسته جان می‌سپارد.^۲ تبدیل محمود به شخصیت اسطوره‌ای، سبب از بین رفتن معایب او نظیر کشتار شیعیان و معتزله و تعصب او می‌شود. به این دلیل در نزد شعرای عارف شخصیتی متعالی یافته است. مخصوصاً دل‌بستگی او به غلام ترک زاده‌ای به نام ابوالنجم ایاز (وفات ۴۴۹) دستاویزی شد برای شعرای عارف و صوفیان شاعر که با توسعه و تحول این داستان شخصیت آن دو را مظهر عاشق و معشوق و طالب و مطلوب عرفانی بدانند. آنگونه که تاریخ روایت می‌کند، غلام ترک زاده‌ای بنام ایاز فرزند اویماق نزد پادشاه مقتدر غزنوی محمود بن سبکتگین، محبوبیت ویژه داشت و داستان این محبوبیت در سراسر حکومت شاه غزنوی گسترش یافته و زبازند خاص و عام گشته بود. بعد از مرگ محمود شهرت این داستان بیشتر شد و جایگاه رفیعی در ادبیات غنایی و عرفانی فارسی پیدا کرد.

آنچه با بررسی آثار و منابع تاریخی و غیر تاریخی عصر محمود و یا نزدیک به آن به دست می‌آید این فرضیه را تأیید می‌کند که از سده ششم به بعد واقعیت تاریخی این داستان دگرگون می‌شود و با گسترش عرفان و ادبیات عرفانی این محبوبیت جای خود را به عشق پاک عرفانی می‌دهد و وسیله‌ای برای بیان مفاهیم عرفانی می‌شود. برای تأیید این فرضیه آثار ادبی و تاریخی دوره محمود غزنوی تا سده ششم و سپس از آن تا دوره معاصر بررسی و تحلیل می‌شود:

فرّخی سیستانی (وفات ۴۲۹) شاعر دربار محمود غزنوی در قصیده‌ای که در مدح ایاز سروده او را به صفات جنگاوری، شجاعت و زیبایی توصیف می‌کند:

دل و بازوی خسرو روز پیکار	امیر جنگجو ایاز او یماق
به حسرت در فتد دل‌های نظار	سواری کز در میدان درآید
همی لرزند چون برگ سپیدار	دلیران از نهیش روز کوشش
به سنگ اندر نشاند تیر سوفار...	اگر بر سنگ خارا بر زند تیر
همی زد با جهانی تا شب تار	به روز روشن از غزنین برون تاخت
که دشت از کشته شد با پشته هموار	نماز شام را چندان نخواستید
بکشت و مابقی را داد زنه‌ار	گروهی را از آن شیران جنگی
بخوان شهنامه و تاریخ و اخبار ^۳	جز او هرگز که کردست این به گیتی

اولین اثر تاریخی که به این داستان اشاره کرده، تاریخ بیهقی نوشته ابوالفضل بیهقی (۴۷۰ - ۳۸۵) دبیر رسائل محمود غزنوی و پسرش مسعود است. در آنجا که پنج بار از ایاز یاد می‌شود:

الف): در شمار اسامی کسانی که پس از مرگ محمود غزنوی و بر تخت نشستند محمد پسرش (مقتول ۴۳۲) از غزنین فرار می‌کند، و به مسعود غزنوی (مقتول ۴۳۲) می‌پیوندد:

پس از رسیدن ما به نساپور، رسول خلیفه در رسید... و از اتفاق نادر، سرهنگ علی عبدالله و ابوالنجم ایاز و نوشتگین خاصه خادم از غزنین در رسیدند با بیشتر غلام سرایی^۴

ب): در داستان حسنگ وزیر و اهانت میکائیل (از صاحب منصبان دربار سلطان مسعود) به حسنگ وزیر و بیان عاقبت کار او:

پس از حسنگ این میکائیل که خواهر ایاز را به زنی کرده بود، بسیار بلاها دید و محنت‌ها کشید و امروز بر جای است و به قرآن خواندن مشغول شده است و چون دوستی زشت کند چه چاره از باز گفتن^۴.

ج): در ضمن داستان طغرل عضدی، غلام اهدائی خاتون ارسلان از ترکستان، و اشاره به اوایل کار ایاز که سمت ساقی‌گری داشته است:

این غلامی بود که از میان هزار غلام چنو بیرون نیاید به دیدار و قد و رنگ و ظرافت و لباقت. و او را از ترکستان، خاتون ارسلان فرستاده بود...

امیر این طغرل را بیسندید و در جمله هفت و هشت غلام که ساقیان او بودند پس از ایاز بداشت.^۴

د: در ردیف کسانی است که به سلطان مسعود پیشنهاد می‌شود جهت سالاری به گرگان و طبرستان فرستاده شود. تنها در اینجا است که از قول مسعود غزنوی به محبوبیت ایاز و تربیت ارتقای مقام او نزد محمود غزنوی اشاره می‌شود:

ایاز هر چند عطسه (= تربیت شده) پدر ماست، اما از درگاه دور نبوده است و سرد و گرم نچشیده و هیچ تجربت نیافته است...^۴

ذ: در داستان نوشتگین از غلامان درگاه محمود و اوایل کار ایاز که هنوز در نزد محمود جایگاه خاصی ندارد:

غلامی که او را نوشتگین نوبتی گفتندی از آن غلامان که امیر محمود آورده بود بدان وقت که با قدرخان دیدار کرد.

غلامی چون صد هزار نگار که زیباتر و مقبول صورت‌تر از وی آدمی ندیده بود و امیر محمود فرموده بود تا او را در جمله غلامان خاصه تر بداشته بودند که کودک بود و در دل کرده بود که او را به روی ایاز برکشد.^۴

دیگر اثری که به این داستان به طور ضمنی اشاره دارد، قابوسنامه نوشته عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر زیاری (وفات ۴۶۲) است که به محبوبیت ایاز در نزد محمود اشاره کرده است، اگر چه دلیل این محبوبیت را ذکر نمی‌کند:

تا از این حال پنج سال برآمد، روزی اندر مستی فرمود که هر چه پدر من (= محمود) ایاز را فرموده بود همان باقطاع و معاش، جمله نوشتگین نوبی را منشور نبیستند. آنگاه بدانستند که مقصود او نوشتگین نوبی بوده است.^۵

با بررسی و تحلیل نظراتی که در زمان محمود غزنوی و یا روزگار نزدیک به او درباره ایاز بیان شده، می‌توان نتیجه گرفت که از دلایل مهم محبوبیت ایاز در نزد پادشاه متعصب غزنوی علاوه بر جمال و زیبایی، شجاعت و جنگاوری، هوش و فراست و وفاداری او به ولی نعمت خویش، محمود، بوده است.

ایاز و خانواده او در دربار غزنویان دارای جایگاه و اعتبار والایی بوده‌اند، به طوری که میکائیل، از اعیان و صاحب منصبان دولت محمود غزنوی، خواهر ایاز را به زنی می‌گیرد، یا وی در زمان مسعود غزنوی به امارت مکران و قصدار که محدوده بزرگ و با

اهمیتی در این دوره بوده، رسیده است.^۶

همچنین بنا بر اشاره بیهقی، به سلطان مسعود پیشنهاد می‌شود ایاز به سالاری و امارت گرگان و طبرستان برگزیده شود. چنان‌که از آثار تاریخی مربوط به عصر غزنویان به خصوص تاریخ بیهقی دریافت می‌شود، درباریان محمود غزنوی در دربار سلطان مسعود نه تنها جایگاهی کسب نمی‌کنند، بلکه خائن محسوب شده، اعدام یا زندانی می‌گردند. نظیر حسنگ میکائیل (معروف به حسنگ وزیر) و علی قریب؛ و تعداد انگشت شماری به دلیل تجربه، سیاست، کاردانی و نیازی که به آنها احساس می‌شود، در دستگاه حکومتی سلطان مسعود باقی می‌مانند. نظیر بونصر مشکان، ابوالفضل بیهقی، آلتونتاش و ایاز.

و تو را باید دانست که کارها همه دیگر شد که چون به هرات رسی خود
بینی و تو در کار خود متحیر گردی که قومی نوآیین کار فرو گرفته‌اند، چنانکه
محمودیان در میان ایشان به منزلت خائنان باشند.

و استاد ابونصر (بونصر مشکان استاد بیهقی) را سخت بناوخت و لکن بدان
مانست که محمودیان گناهی سخت بزرگ کرده‌اند و بیگانگانند اندر میان
مسعودیان.^۷

با توجه به سخن بیهقی و عملکرد قهرآمیز سلطان مسعود غزنوی در دوره حکومتش نسبت به درباریان سلطان محمود غزنوی، می‌توان اعتبار و احترام ایاز در دربار مسعود را نشان کاردانی و لیاقت او در امور دولتی و غیر آن دانست. غیر از آثار تاریخی، در آثار شاعران عارف قرون بعد نیز داستان‌هایی آمده که می‌تواند دلیلی بر این مدعا باشد.

مولوی (۶۰۴-۶۷۲ ه.ق) در دفتر ششم مثنوی علت محبوبیت ایاز را در نزد سلطان محمود در حکایتی اینگونه بیان می‌کند:

عاقبت بر شاه خود طعنه زدند
جامگی سی امیر او چون خورد
سوی صحرا و گهستان صیدگیر
گفت امیری را برو ای مؤتفک
کز کدامین شهر اندر می‌رسد
گفت عزمش تا کجا درماند وی

چون امیران از حسد جوشان شدند
کین ایاز تو ندارد سی خرد
شاه بیرون رفت با آن سی امیر
کاروانی دید از دور آن ملک
رو بپرس آن کاروان را بر رصد
رفت و پرسید و بیامد که زری

دیگری را گفت رو ای بسوالعلا رفت و آمد گفت تا سوی یمن ماند حیران گفت با میری دگر همچنین تا سی امیر و بیشتر گفت امیران را که من روزی جدا که پیرس از کاروان تا از کجاست این وصیت بی‌اشارت یک به یک هر چه زین سی میراندر سی مقام همچنین سنائی غزنوی شاعر عارف سده ششم (وفات ۵۴۵) در حدیقه الحقیقه داستانی نقل می‌کند در موضوع دادخواهی زنی از محمود غزنوی و دستور محمود به ایاز در گسیل کردن گروهی برای مجازات عامل ظالم که می‌تواند نشانه اعتماد محمود به ایاز باشد. چند بیتي از انتهای این داستان ذکر می‌شود:

که سخن بیش از این ندارد سود	به ایاز آن زمان سبک فرمود
که رود زی نسا چو باد برین	زین غلامان سبک یکی بگزین
بنگرد کاین عمید ابله کیست	که بود مرو را سواری بیست
پس مرو را فرو کند به درخت ^۹	کار بر مرد بد بگیرد سخت

اگرچه عشق به غلامان ترک در دوره مورد بحث (عصر غزنویان) امری معمول بوده، اما به دلایل ارائه شده، محبوبیت ایاز در نزد پادشاه غزنوی که به تعصب در امور دینی معروف بوده، صرفاً به دلیل زیبایی و جمال و عشق زمینی نمی‌توانست باشد. بنا به نقل شهرستانی در ملل و نحل، محمود غزنوی کرامی بوده است. همچنین در مذهب حنفی تعصبی مفرط داشته و به علت همین تعصب، فراوان از معتزله و اسماعیلیه را می‌کشد.^{۱۰} نظامی عروضی سمرقندی (نویسنده و شاعر سده ۶) در چهار مقاله داستانی نقل می‌کند که نشان دهنده وقار و خرد ایاز و توجه و علاقه محمود به اوست. اما خودداری محمود را نیز در مقابل این دل بستگی نشان می‌دهد:

عشقی که سلطان یمین‌الدوله محمود را بر ایاز ترک بوده است، معروف است و مشهور. آورده‌اند که سخت نیکو صورت نبود، لیکن سبز چهره شیرین بوده است. متناسب اعضا و خوش حرکات و خردمند و آهسته و آداب مخلوق پرستی او را عظیم دست داده بود... و سلطان یمین‌الدوله مردی

دین دار و متقی بود. شبی در مجلس عشرت به زلف ایاز نگریست. عنبری دید بر روی ماه غلتان، سنبلی دید بر چهره آفتاب پیچان... ترسید که سپاه صبر او با زلفین ایاز بر نیاید. کارد برکشید و به دست ایاز داد که بگیر و زلفین خویش را ببر. ایاز خدمت کرد و کارد از دست او بستد و گفت از کجا ببرم؟

گفت: از نیمه. ایاز زلف دو تا کرد و تقدیر بگرفت و فرمان بجا آورد.^{۱۱} زیبایی زلف و چهره ایاز و خودداری محمود در مقابل آن در عین شوریدگی و عدم آمیخته شدن عشق پاک به فسق، شاید سبب شده باشد در اشعار عارفانی چون عطار، محمود غزنوی پادشاهی عارف جلوه نماید.

تجلی داستان محمود و ایاز در ادبیات عرفانی از سده ششم تا دهم هجری چنانکه اشاره شد سیر این داستان از سده ششم به بعد متحول شده و این داستان کاملاً در خدمت مفاهیم عرفانی قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد احمد غزالی (وفات ۵۲۰) و شاگردش عین‌القضات همدانی (مقتول ۵۲۵) شاخ و برگ‌هایی بر این داستان افزوده و محبوبیت ایاز نزد محمود را با مایه‌هایی از عشق عرفانی پیوند زده باشند.

آنگونه که تذکره‌ها و شخصیت‌هایی نظیر ابن جوزی (وفات ۵۵۹)، شمس تبریزی (وفات پس از ۶۴۵)، رافعی قزوینی (وفات ۶۲۳)، فخرالدین عراقی (وفات ۶۸۸)، مستوفی اربلی (وفات ۶۳۷)، جامی (وفات ۸۹۸) و دیگران آورده‌اند، احمد غزالی پیرو مکتب جمال پرستی و زیبایی پرستی ظاهری به قصد مشاهده جمال مطلق حق بوده و شاگردش عین‌القضات و فخرالدین عراقی و جامی که در سیر عرفانی این داستان نقش داشته‌اند نیز منسوب به این گروه می‌باشند.^{۱۲}

از دوره احمد غزالی به بعد در نوشته‌ها و اشعار نویسندگان و شعرای عارف مسلک، این ماجرا تبدیل به داستانی عرفانی شده است. احمد غزالی و شاگردش عین‌القضات همدانی بهترین مفاهیم عرفانی را با استفاده از این داستان بیان کرده‌اند.

احمد غزالی در سوانح العشاق دو حکایت درباره محمود و عشق او به ایاز آورده که هر دو خواندنی و شیرین است:

آورده‌اند که روزی سلطان محمود نشسته بود در بارگاه. مردی درآمد و طبقی نمک بر دست نهاده و در میان حلقه بارگاه آمد و بانگ می‌زد که: نمک

که می‌خرد؟ محمود هرگز این حالت ندیده بود. بفرمود تا او را بکوفتند. چون خالی شد، او را بخواند و گفت: این چه حالت و جسارت بود که تو نمودی؟ و بارگاه محمودی چه منادی گاه نمک فروش بود؟ گفت: ای جوانمرد مرا با ایاز تو کار است، نمک بهانه است. گفت: ای گدا تو که باشی که با محمود دست در کاسه کنی؟ مرا که هفت صد پیل بود و جهانی ولایت و تو را یک شبه نان نیست. گفت: ای محمود قصه دراز مکن که این که تو می‌گویی ساز وصال است نه ساز عشق. ساز عشق دلی است بریان و کباب و آن ما را به کمال است.^{۱۳}

دیگر اینکه:

روزی محمود وا ایاز می‌گفت: یا ایاز هر چند من در کار تو زارترم، تو در پندار از من پیش تری، و هر چند عشق من و یگانگی با تو به کمال تراست، از من بیگانه تری... میان ما هیچ حجاب نبود، اکنون حجاب بر حجاب است. ایاز گفت که آن وقت مرا ذلت بندگی بود و تو را سلطنت و عزت خداوندی. طلایه عشق آمد و بند بندگی برگرفت. پس نقطه عاشقی و معشوقی در دایره حقیقی اثبات افتاد.^{۱۴}

همچنین عین القضاة همدانی در تمهیدات خویش بهترین مفاهیم عشق عرفانی را با استفاده از این داستان بیان می‌کند:

ایاز گفت در خدمت سلطان هیچ گناه چنان نمی‌دانم که مرا بر تخت مملکت می‌نشانند و آنگاه او زیر تخت من می‌نشیند و می‌گوید: ای آنکه عشق ما از تو مراد یافته است. ای آنکه وجود تو مملکت حضرت ما گشته است. ای ما از تو و ای تو از ما.^{۱۵}

در جای دیگری گوید:

محمود گفت لشکر خود را که هر چه می‌خواهید که می‌گویید از من و از مملکت من گوئید. اما از ایاز هیچ مگوئید. ایاز را به من بگذارید...^{۱۵}

دریغا سلطان محمود ایاز را دوست دارد و او را بر تخت می‌نشانند و دیگران را پی گم کند که شما اهلیت آن ندارید که مملکت مرا لایق باشید. خود دانی که این کلمه چیست؟^{۱۶}

همچنین در جای دیگر سرّ احد را با احمد (پیامبر) به سر ایاز با محمود تشبیه می‌کند

و می‌گوید: «پس احد را با احمد سرّی است که مصطفی (صلعم) با آن سرّ همچون ایاز با محمود».^{۱۷}

همچنین سنائی غزنوی (وفات ۵۴۵) به عنوان اولین شاعری که مفاهیم عرفانی را از طریق شعر بیان کرده، با استفاده از این داستان تعابیر زیبای عرفانی خلق نموده است. نمونه را چند بیت از عشق نامه او می‌آوریم.

گفت محمود روزی از سر درد	با ایاز آن به حسن و خوبی فرد
کای به رخسار تو روانم شاد	نفسی بی توام حیات مباد...
از چه برخاست انبساط قدیم	ورچه بنشست در دلم تعظیم
دلم از عشق هر چه ریش تراست	با تو بیگانگیم بیشتر است ^{۱۸}

که به حکایت ذکر شده از سوانح احمد غزالی شباهت زیاد دارد. همچنین حکایتی که عیناً با حکایت احمد غزالی در سوانح مطابق است:

بود روزی به طالع مسعود	حاضر بارگاه خود محمود
دید کاورد مردی از ناگاه	طبقی پر نمک در آن درگاه...
مرد گفتا گشاده گفتم راز	هست مقصود از این بهانه ایاز ^{۱۹}

پس از این در آثار عطار (۵۴۰-۶۱۸) بیشترین نمود عرفانی این داستان را مشاهده می‌نماییم و در اکثر آثار عطار برداشت‌های عرفانی او را به صورت حکایاتی که در این باره آورده، می‌بینم. توان گفت عطار جنبه عرفانی و برداشت عرفانی از این داستان را به اوج رسانده است. محمود و ایاز در آثار عطار شخصیتی متعالی و عرفانی می‌یابند. چهره محمود غزنوی در آثار عطار با واقعیت تاریخی آن کاملاً متفاوت است. در نظر عطار، محمود مظهر قدرت و دیانت است. محمود غزنوی پادشاه آرمانی عطار است که پایین‌ترین افراد اجتماع با او رو در رو حرف می‌زنند و بر او ایراد می‌گیرند و محمود از سخنان آنان منقلب می‌شود. از مطالعه بعضی از داستان‌های موجود در الهی نامه، مصیبت نامه و منطق الطیر، خواننده به یاد تحول روحی ابراهیم ادهم و فضیل عیاض می‌افتد. مهمان رند گلخن می‌شود. در ماهیگیری با کودکی شریک می‌شود. با خارکشی همراهی کرده به او کمک می‌کند. دیگر از آن حرص و آز و ثروت اندوزی خبری نیست. تمام غنیمتی را که از فتح سومات به دست آورده، به درویشان می‌بخشد. بازوبند شاهی خود را در مسیر خاک بیزی می‌اندازد تا او بی نصیب نشود.^{۲۰}

محمود مظهر پادشاهی مقتدر و دیندار و عارف مسلک است که هر انسان ضعیفی

می تواند او را نصیحت کند و متحول نماید. عطار در ضمن حکایتی محمود را طرف نصیحت عاشقی ذیوانه قرار می دهد:

دید آنجا پسیدلی دیوانه ای	شد مگر محمود در ویرانه ای
پشت زیر بار آن کوهی که داشت	سر فرو برده به اندوهی که داشت
ورنه بر جانت زنم صد دورباش	شاه را چون دید گفتا دور باش
در خدای خویش کافر نعمتی	تو نه شاهی رو که بس دون همتی
یک سخن با من بگو دیگر مگو	گفت محمودش مرا کافر مگوی
کز که دور افتاده ای زیر و زبر	گفت اگر می دانی ای تو بی خبر
جمله آتش ریزی بر سر مدام ^{۲۱}	نیستی خاکستر و خاکت تمام

ایاز نیز در آثار عطار شخصیتی متعالی و عارفانه دارد. او بنده ای پاکباز و نماد سالکی مطیع است که مورد توجه حق قرار گرفته و محو وجود اوست. محمود و ایاز سالکان در عشق فانی و محو شده هستند. عاشق واقعی، وجودی برای خود قائل نیست. محمود سه روز در بی هوشی فرو می رود. ایاز نیز بی هوش می شود. عطار راز این سخن را از زبان ایاز این گونه بیان می نماید:

چون بخود باز آید او بخود شوم	شاه چون بی خود شود بی خود شوم
این سخن جز از سر اخلاص نیست	از سر خویشم وجود خاص نیست
کی شود بی او وجودم آشکار	چون وجود من بود از شهریار
خود که باشد بنده محمود است و بس	بنده دایم از تو موجود است و بس
تسار خُلت ذره ای آری بس دست	جهد کن پیش از اجل ای خود پرست
باز خُندد آفتابی در دلت ^{۲۲}	گر شود یک ذره خُلت حاصلت
سیر عاشق واقعی به سوی معشوق و رسیدن به وصل، زمینی نیست. سیری است با دل.	

«سیر عارف هر دمی تا پیشگاه» حکایت زیر از منطق الطیر بیان کننده این عقیده عطار است:

عاقبت از چشم سلطان دور شد	چون ایاز از چشم بد رنجور شد
در بلا و رنج و بیماری فتاد	ناتوان در بستر زاری فتاد
خادمی را پادشاه حق شناس	چون خبر آمد به محمود از ایاس
پس بدو گوی ز شه افتاده باز	گفت می رو تا به نزدیک ایاز

تا که رنجوری تو فکرت می‌کنم
مانده‌ام مشتاق جانی از تو من
گر کنی در راه یکساعت درنگ
خادم سرگشته اندر ره فتاد
دید سلطان را نشسته پیش او
خورد سوگند او که در ره هیچ جای
من ندانم ذره‌ای تا پادشاه
شاه گفتش نیستی محرم در این
من رهی دزدیده دام سوی او
راه دزدیده میان ما بسی است
از برون گر چه خبر خواهیم ز تو

تا تو رنجوری ندانم یا منم
نیستم غایب زمانی از تو من...
هر دو عالم بر تو گردانیم تنگ
تا به نزدیک ایاز آمد چو باد
مضطرب شد عقل دور اندیش او
نه باستادم نه بنشستم ز پای
پیش از من چون رسید این جایگاه
کی بری تو راه ای خادم در این
زانکه نشکیم دمی بی روی او
رازها در ضمن جان ما بسی است
در درون پرده آگاهم از او^{۲۳}

در سده هفتم نیز مولوی (۶۰۴-۶۷۲) که نماینده این دوره و نماینده عرفان مشرق زمین است، بهترین تعبیرات و مفاهیم عرفانی را در دفتر دوم، چهارم، پنجم و ششم با استفاده از این داستان بیان کرده است. به خصوص در دفتر پنجم با داستان حجره ایاز و آویختن چارق در آن و رفتن پنهانی ایاز در آن حجره، زیباترین مفاهیم عرفانی را نظیر معرفت نفس به عنوان مقدمه معرفت حق و ترک تعلقات و صیقل دادن آئینه دل برای تجلی انوار حق به نوع انسان می‌آموزد:

آن ایاز از زیرکی انگیخته
شاه را گفتند او را حجره‌ای است
راه می‌دهد کسی را اندر او
پس اشارت کرد میری را که رو
هر چه یابی مر تو را یغماش کن
هر که اندر عشق یابد زندگی
نیم شب آن میر با سی معتمد
شاه را بر وی نبود بدگمان
باز گفתי دور از آن خوی و خصال
از ایاز این خود محال است و بعید
هفت دریا اندر او یک قطره‌ای

پوستین و چارقش آویخته
اندر آنجا زرّ و سیم و خمره‌ای است
بسته می‌دارد همیشه آن در او
نیم شب بگشای و اندر حجره شو
سرّ او را بر ندیمان فاش کن
کفر باشد پیش او جز بندگی
در گشاید حجره او رأی زد..
تسخری می‌کرد بهر امتحان...
این چنین تخلیط ژاژ است و خیال
کو یکی دریاست قعرش ناپدید
جمله هستی ز موجش چکره‌ای

جمله پاک‌ی‌ها از آن دریا برند
 شاه شاهانست و بلکه شاه ساز
 یک دهان خواهم به پهنای فلک
 این قدر گر هم نگویم ای سند
 آن امینان بر در حجره شدند
 قفل را بر می‌گشادند از هوس
 بنگریدند از یسار و از یمین
 باز می‌گشتند سوی شهریار
 قطره‌هایش یک به یک میناگرند
 وز برای چشم بد نامش ایاز
 تا بگویم وصف رشک آن ملک
 شیشه دل از ضعیفی بشکنند...
 طالب گنج و زر و خمره شدند
 با دو صد فرهنگ و دانش چند کس...
 چارقی بدریده بود و پوستین...
 پر زگرد و روی زرد و شرمسار^{۲۴}
 همچنین مولوی به تناسب موضوع مورد بحث، در جهت تبیین مفاهیم عرفانی،
 گریزی به داستان محمود و ایاز می‌زند و ابیاتی زیبا و سرشار از محتوای متعالی عرفانی
 خلق می‌کند:

ای ایاز گشته فانی از اقتراب
 چیست معراج فلک این نیستی
 پوستین و چارق آمد از نیاز
 گشته بی‌کبر و ریا و کینه‌ای
 چون که از هستی خود او دور شد
 مبتلا چون دید تأویلات رنج
 صاحب تأویل ایاز صابر است
 همچو یوسف خواب این زندانیان
 همچو اختر در شعاع آفتاب^{۲۵}
 عاشقان را مذهب و دین نیستی
 در طریق عشق محراب ایاز
 حسن سلطان را رخس آینه‌ای
 منتهای کار او محمود شد^{۲۶}
 برد بیند کی شود او مات رنج
 کو به بحر عاقبت‌ها ناظر است
 هست تعبیرش به پیش او عیان^{۲۷}
 در سده هفتم سعدی (۶۰۶ - ۶۹۰) چنانکه شیوه تربیتی و حکایت‌پردازی اوست،
 سعی می‌کند هرگونه شائبه عشق زمینی را از این داستان بزدايد. بنابراین با کمرنگ جلوه
 دادن زیبایی و جمال ایاز که حتی در سیر عرفانی این داستان نیز همچنان برجسته بود،
 محبوبیت او را نزد محمود غزنوی ناشی از خلق و خوی پسندیده او می‌داند. قبل از
 سعدی این داستان توسط عرفایی چون عطار کاملاً در خدمت عشق عرفانی قرار گرفته
 بود، ولی سعدی با دیدی تا حدودی متفاوت به این داستان می‌پردازد. سعدی داستانی
 در گلستان نقل می‌کند در مورد خرده گرفتن افراد عصر محمود غزنوی به جمال ایاز که
 آن را دلیل محبوبیت او نزد مخدومش می‌دانستند:
 حسن میمندی را گفتند: سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد

که هر یکی بدیع جهانینند. چگونه افتاده است که با هیچ یک از ایشان میل و محبتی ندارد چنانکه با ایاز که زیادت حسنی ندارد. گفت: هر چه در دل فرود آید، در دیده نکو نماید.^{۲۸}

همچنین حکایتی در بوستان نقل کرده که به حکایت نقل شده از گلستان شبیه است، اما از نظر نتیجه گیری کامل تر و روشن تر است:

یکی خرده بر شاه غزنی گرفت
گلی را که نه رنگ باشد نه بوی
که حسنی ندارد ایاز ای شگفت
غریب است سودای بلبل بر او
به محمود گفت این حکایت کسی
بیچید از اندیشه بر خود بسی
که عشق من ای خواجه بر خوی اوست
نه بر قد و بالای نیکوی اوست^{۲۹}
از دیگر عرفایی که با دید عرفانی به این داستان نگریسته، نجم الدین رازی معروف به نجم دایه (وفات ۶۴۵) صاحب کتاب معروف مرصادالعباد است. وی در ضمن بیان حال ملوک و سیرت ایشان اشاره ای به این داستان دارد و می آورد: «تکیه بر سلطنت محمودی نکند. ایاز وقت خود باشد.»^{۳۰}

از دیگر شعرای عارفی که از این داستان برای بیان مفاهیم عشق عرفانی بهره جسته است، فخرالدین عراقی (۶۸۸ - ۶۱۰) عارف معروف سده هفتم است. برای نمونه ابیاتی از غزلیات او آورده می شود:

معلوم کنی کز چه سبب خاطر محمود
عشق فرهاد و طلعت شیرین
پیوسته پریشان سر زلف ایاز است^{۳۱}
سر محمود و خاک پای ایاز^{۳۱}
عشق مشاطه ای است رنگ آمیز
که حقیقت کند به رنگ مجاز
تا به دام آورد دل محمود
بسترازد به شانۀ زلف ایاز^{۳۲}
از دیگر شعرای عارف که در ارتباط با این داستان باید به آن اشاره نمود، شاه نعمت الله ولی (۸۲۷ - ۷۳۰) عارف معروف سده هشتم و پیشوای فرقه نعمت اللهیه در عرفان است که به علت شهرت او در عرفان و ارتباط با مبحث فوق ابیاتی از او نقل می شود:

مائیم ایاز و یار محمود
دل زره و مهر یار خورشید
مائیم عباد و دوست معبود
عشق آتش و جان عاشقان عود
مهرش چو جمال خویش بنمود
چون سایه مرا ز خاک برداشت
چون پرده ز روی کار بگشود^{۳۳}
بریست زبان ما به حیرت

سوختم بر آتش دل عود خویش
 یافتم از خویشتن مقصود خویش
 من ایاز حضرتم اما به عشق
 او ایاز است و منم محمود خویش
 تا نشستم بر سر کوی غمش
 ساکنم در جنت موعود خویش^{۳۴}

در میان شاعران سده نهم نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸-۸۱۷) شاعر، نویسنده و خلیفه معروف فرقه نقشبندیه در عرفان، بیشترین استفاده را از این داستان در بیان عشق عرفانی داشته است. در این قرن جنبه‌های زمینی این عشق کاملاً جای خود را جنبه‌های عرفانی داده و این داستان به سمبل عشق عرفانی تبدیل گردیده است. جامی در غزلیات زیادی به داستان فوق اشاره دارد که برای نمونه ابیاتی ذکر می‌شود:

بخرام باز و جلوه ده آن سرو ناز را
 یا مال خویش کن سر اهل نیاز را
 حسن تو را ز عشق من آوازه شد بلند
 محمود ساخت شهره عالم ایاز را^{۳۵}
 به ناز می‌رود آن شوخ و باز می‌نگرد
 نیازمندی اهل نیاز می‌نگرد
 نظر به عرض سپاه است شاه غزنین را
 ولی به دیده دل در ایاز می‌نگرد
 بود جمال حقیقت مشاهد جامی
 بصورت ارچه به حسن مجاز می‌نگرد^{۳۶}
 ابیات فوق اشاره به استدلال عرفای مکتب جمال پرستی و بیان هدف آنها از زیبایی پرستی ظاهری دارد که جامی نیز منسوب به آن گروه می‌باشد.

سیر داستان محمود و ایاز از سده دهم تا کنون

اوج توجه به داستان محمود و ایاز، سده دهم و یازدهم است. با وجودی که این دوره، زمان اقتدار غزل است، چندین شاعر از جمله صائب تبریزی، صفی کاشفی سبزواری و زلالی خوانساری اقدام به سرودن این داستان در قالب مثنوی می‌نمایند.^{۳۷} پس از این در کنار مثنوی‌های عاشقانه خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، ویس و رامین و... مثنوی محمود و ایاز نیز قرار می‌گیرد. دید شعرا در این دوره نیز متناسب با سیر عرفانی قرون قبل، عرفانی است. معروف‌ترین و زیباترین مثنوی محمود و ایاز سروده زلالی خوانساری (وفات بعد از ۱۰۲۴) است که بسیار مورد اقبال و توجه هم در عصر شاعر هم بعد از مرگ شاعر قرار گرفت. و به دلیل این اقبال، نسخه‌های خطی فراوانی از این مثنوی در کتابخانه‌های ایران و خارج از ایران موجود می‌باشد.^{۳۸}

مثنوی محمود و ایاز زلالی خوانساری چهار بار در ایران به صورت سنگی به طبع رسیده است که به ترتیب عبارتند از:

۱. تهران، ۱۳۰۲ ه. ق، چاپ سنگی، رقعی، در ۱۰۹ صفحه
۲. تهران، ۱۳۱۲ ه. ق، چاپ سنگی، رقعی، در ۱۰۹ صفحه
۳. تهران، ۱۳۲۱ ه. ق، چاپ سنگی، رقعی، در ۱۰۹ صفحه
۴. تهران، ۱۳۳۰ ه. ق، چاپ سنگی، رقعی، در ۱۰۹ صفحه

این مثنوی یک بار نیز در لکنهوی هند به سال (۱۲۹۰ ق) به چاپ رسیده است.^{۳۹} این مثنوی اولین اثری است که داستان عاشقانه بین دو مرد را به تصویر می‌کشد و بهترین مفاهیم عرفانی را نظیر وصل، هجر، دل، حسن، عرفان و... از زبان محمود و ایاز و حکمای دربار محمود، بیان می‌کند. در این مثنوی هیچ نشانه‌ای از عشق زمینی وجود ندارد. محمود و ایاز همدلانی هستند که چون شمس و مولانا زبان دل همدیگر را درک می‌کنند. زلالی داستان را با مرگ افسانه‌ای ایاز چون مرگ مجنون بر قبر لیلی به پایان می‌برد. پس از مرگ محمود، ایاز نیز بیمار می‌شود و بر سر تربت محمود رفته، جان می‌سپارد:

قدح از گردش چشمی که سر داد	نظر بر تربت محمودش افتاد
کشید آهی که ای دریوزه خاک	شکسته توبه هر روزه تاک
به خوابم آمدی امشب به تشویش	بود تعبیر کامروز آیمت پیش
از آنم دیر بر بستند محمل	که دردت جمع می‌کردم بهر دل...
تذرو آواره بود و رشته پاره	قفس خالی نمود از یک نظاره
به زیر گل درش گلنار گشتند	هوالمحمود بر خاکش نوشتند ^{۴۰}

از سده دوازدهم به بعد به دلیل تزلزل ادبیات عرفانی و روی آوردن به اشعار مدحی، توجه به روایات تاریخی و رمز و اساطیر نیز محدود شد. از آن جمله انعکاس این داستان نیز به صورت اشاراتی به زلف ایاز در ادبیات غنائی، جایگزین دید عرفانی و سمبلیک آن گردید. چنانکه ملاحظه گردید، از سده ششم تا اواخر سده یازدهم این داستان به طور وسیعی در خدمت ادبیات عرفانی قرار داشت و کمتر شاعری بود که در جهت تصویر سازی و بیان مفاهیم عرفانی از آن بهره نگرفته باشد. در حالی که از سده دوازدهم به بعد، معدود شعرائی از این داستان به صورت تلمیحی یا تصویر سازی استفاده می‌کنند که به علت اطاله کلام از بررسی آن صرف نظر می‌شود.

پی نوشت‌ها

۱. فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی زوار ۱۳۷۸، ص ۶۶.
۲. گردیزی، عبدالحی، زین الاخبار، به تصحیح عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۷، صص ۱۸۳ و ۱۹۷.
۳. فرخی سیستانی، دیوان، همان، ص ۱۶۳.
۴. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر علی اکبر فیاض، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۲۵۳۶ [۱۳۵۶] - صص ۹۴، ۲۳۲، ۳۲۹، ۳۴۲ و ۵۲۷.
۵. یوسفی، غلامحسین، تصحیح و تعلیقات قابوسنامه، چاپ علمی و فرهنگی، چاپ ششم ۱۳۷۱، ص ۸۴.
۶. همان، ص ۳۲۱.
۷. بیهقی، ابوالفضل، ج اول، ص ۴۵.
۸. مولوی، جلال‌الدین، مثنوی، به کوشش محمد استعلامی، چاپ ششم ۷۹، دفتر ۶، اییات ۳۹۰ - ۴۰۵.
۹. سنائی غزنوی، حدیقه الحقیقه، به کوشش مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۷، ص ۵۴۷.
۱۰. شهرستانی، ملل و نحل، به نقل از لغت نامه دهخدا، ذیل محمود غزنوی.
۱۱. نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، به کوشش دکتر محمد معین، انتشارات ارمغان، چاپ اول، صص ۵۴ - ۵۵.
۱۲. رجوع شود به تاریخ ابل، برگ ۴، نفعات الانس جامی، ص ۵۹۰، کلیات عراقی، مقالات شمس، التدوین فی علماء قزوین و تلبیس ابلیس ابن جوزی.
۱۳. غزالی، احمد، سوانح العشاق، به کوشش احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۶، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.
۱۴. همان، صص ۶۲ و ۶۳.
۱۵. همدانی، عین القضاة، به کوشش عقیق عسیران، چاپخانه دانشگاه، ۱۳۴۱، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.
۱۶. همان، ص ۲۷۹.
۱۷. همان، ص ۲۳۱.
۱۸. سنایی، مثنوی، به کوشش مدرس رضوی، تهران ۱۳۴۸، عشق نامه، ص ۳۸.
۱۹. همان، ص ۴۱.
۲۰. عطار، فریدالدین، منطق الطیر، به کوشش انزابی نژاد و سعید قره بگلو، انتشارات جامی ۱۳۷۹، صص ۷۵، ۷۷، ۱۲۶، ۱۳۸ و ۱۴۵.
۲۱. همان، ص ۱۵۶.
۲۲. عطار، فریدالدین، مصیبت نامه، به تصحیح نورانی وصال، زوار، تهران ۱۳۳۸، ص ۲۸۲.
۲۳. منطق الطیر، صص ۵۶ و ۵۷، برای دیگر شواهد رجوع شود به خسرونامه، دیوان، مصیبت نامه، الهی نامه، اسرارنامه و دیگر آثار عطار.
۲۴. مولوی دفتر ۵، صص ۱۰۲ - ۹۲.
۲۵. همان، دفتر ۵، بیت ۴۱۵۱.
۲۶. همان، دفتر ۶، اییات ۲۳۹ - ۲۳۵.

۲۷. همان، دفتر ۵، ابیات ۹۸ - ۱۹۹۵.
۲۸. سعدی، مصلح الدین، گلستان، شرح محمد خزائلی، انتشارات جاویدان ۱۳۷۹، ص ۵۰۷.
۲۹. سعدی، مصلح الدین، بوستان، شرح خزائلی، انتشارات جاویدان ۱۳۶۸، صص ۲۲۲ و ۲۲۳.
۳۰. نجم الدین رازی، مرصاد العباد، به کوشش محمد امین ریاحی، ص ۴۴۷.
۳۱. عراقی، فخرالدین، کلیات دیوان، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم ۱۳۶۸، غزلیات، به ترتیب صص ۱۰۰ و ۲۵۵.
۳۲. عراقی، فخرالدین، لمعات، ص ۳۹.
۳۳. شاه نعمت الله ولی، کلیات، به کوشش محمدجواد نوربخش، چاپ دوم ۱۳۵۲، ص ۳۰۷.
۳۴. همان، ص ۴۳۵.
۳۵. جامی، عبدالرحمن، دیوان کامل، به کوشش هاشم رضی، ۱۳۴۱، ص ۱۵۳.
۳۶. همان، ص ۳۶۸.
- ۱۶-۳۷. منزوی، احمد، فهرست نسخ خطی فارسی، ج ۷ منظومه‌ها، ذیل محمود و ایاز، ۳۸. همان.
۳۹. مشار، خان بابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، چاپ رنگین، ج ۲، ذیل زلالی.
۴۰. زلالی، محمد حسن، محمود و ایاز، همان، ص ۱۴۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني